تفسیر سوره ابراهیم، جلسه دوم

بسم الله الرحمن الرحیم

«الر کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَیْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ»

بحثی داشتیم راجع به «الناس» و گفتیم: که ناس به معنی فقط انسان‌ها نیست و به معنی جنیان هم هست. مطلب بعدی که «الناس» حاوی آن است محدوده قلمرو رسالت پیامبر اکرم است. و این مطالب مطالب عقلی نیست؛ یعنی عقل عهده‌دار این‌که قلمرو هر رسولی چقدر است، نیست و به طور کلی عقل قادر نیست مسائل جزئی را اثبات بکند، یا حتی نقض بکند. بعضی اصرار دارند که بگویند که اگر عقلی نیست پس دینی است! از عمده مشکلات این بحث‌ها، حتی در چالش‌های علم و دین می‌گویند عقلی نیست، دینی است! یا عقلی نیست، نقلی است، در صورتی که اگر عقل به برهان قاطع، و نه عادات چیزی را اثبات بکند، جزء محتوای دین و یکی از حجت‌های دینی قرار می‌گیرد. مثلا نمی‌توانیم بگوییم این گزاره« دعا کردیم، باران آمد، یا گناه کردیم زلزله آمد» عقلی نیست! به کدام عقلی و به کدام برهان قاطعی می‌توانیم بگوییم نیست؟ عقل عهده‌دار اثبات یا نقض امور کلی است. پس ما باید دنبال نقل بگردیم تا مشخص شود محدوده‌ی رسالت یک رسول چقدر است. وقتی به منبع اصلی مراجعه کنیم که قرآن است، می‌بینیم قرآن جز در مورد حضرت ابراهیم و جز در مورد وجود نازنین پیامبر اکرم – به کرات – این جهانی بودن را اصلا طرح نکرده و این هم با اولوالعزم بودن رسولان منافات ندارد.

دو تا مسئله رهزن وجود دارد: اولوالعزم بودن مسئله‌ای است و این‌که رسالت یک رسولی جهانی بشود یک مطلب دیگری است. این‌ها به هم ارتباطی ندارد. اولوالعزم بودن؛ یعنی صاحب شریعت بودن، ولی این که آن شریعت جهانی باشد و پیام جهانی داشته باشد، مطلب دیگری است و اصلا با هم ملازمت ندارد.

مطلب دومی که رهزن است این است که ما در مورد پیامبر خودمان هم در قرآن حرف‌های منطقه‌ای می‌بینیم. این هم رهزن نشود. این برنامه‌های رسول است؛ یعنی برنامه‌ی رسول این است که دعوتش جهانی باشد، منتها در سیاست گام به گام، یک موقع دارد: «وَأَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ»(شعراء: ۲۱۴) در اواخر سور

مکی می‌رسید به «لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا»؛ مکه و اطراف مکه. در اوایل سور مدنی که وقت پیکار با کفار است می‌شود: «قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ»(توبه: ۱۲۳)؛ همین کفار دم دست و بعد می‌شود «فاقتلوهم حیث وجدتموهم»؛ دعوت و پیکار عمومی می‌شود. این دعوت با سیاست گام به گام یک مطلب است و این‌که قلمرو رسالت یک رسول چیست، مطلب دیگری است. این دو تا رهزن فکر است.

در مورد حضرت موسی می‌بینید قبل و بعد از رسالت، خطابش «یا بنی اسرائیل» است؛ یعنی کارش با بنی اسرائیل است. کاری با دیگران ندارد، حتی بعد از این‌که به حکومت می‌رسند و دولتی تشکیل می‌دهند، خطاب حضرت موسی به قوم خودش است. این واضح است و در قرآن هم بسیار است که حضرت موسی قومش را «یا بنی اسرائیل» خطاب کرده.

در سوره آل عمران، از آیه ۴۶ درباره حضرت مسیح دارد: «وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَمِنَ الصَّالِحِينَ»؛ حضرت مسیح در گهواره با مردم صحبت کرد و از صالحین بود. نه به این معنی که از گهواره شروع به صحبت کرد و ادامه داد، بلکه آن یک حجت مقطعی بود برای برطرف کردن آن تهمتی که به مادرشان زده شد. «قَالَتْ رَبِّ أَنَّى يَكُونُ لِي وَلَدٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ»؛ حضرت مریم فرمودند که چه جوری من می‌توانم فرزندی داشته باشم و حال آن‌که بشری من را لمس نکرده! «قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»؛ خدا این جوری می‌کند. خدا اگر امری را اراده بکند، می‌گوید: باش و می‌باشد. «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ»؛ و او را تعلیم کتاب و حکمت و انجیل داد. «وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ ما او را فرستادیم رسولی برای بنی اسرائیل. برای همین است که اصلا درمورد مسیحیت این نظر قابل پیگیری است که می‌گویند: یک دین مجزا نیست و درحقیقت ادامه یهودیت است. این‌که می‌گویند مسیحیت بی شریعت! به خاطر این است که شریعت مسیحیت خیلی وقت‌ها [به خاطر همین امر است] البته مسیحیت و مسیحیان در قرآن خیلی فرق دارد. در سوره صف مؤمنین دعوت می‌شوند که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ»؛ شما شبیه مسیحیان رزمنده باشید. ببینید چقدر این حواریون رزمنده هستند! در صورتی که مسیحیت زمانه ما اصلا خیلی جنگنده و رزمنده نیستند.

«وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ این‌که عیسی برای همان قوم بنی اسرائیل مبعوث می‌شود، خطاب‌ها هم «یا بنی اسرائیل» است و او پیامبری است برای همان قوم. یهودیت انحرافاتی پیدا کرده و مسیحیت به عنوان تکمیل یهودیت آمده که هم خشونت‌هایش را بگیرد و هم انحرافات یهودیت را بگیرد. برای همین دارد: «وَرَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ»؛ هیچ موقع گزارشی که از حضرت موسی و عیسی می‌بینیم این نیست که «یا ایها الناس»؛ من پیامبر همه هستم!

این دعوت همگانی یکی درمورد حضرت ابراهیم می‌بینیم در سوره حج آیه ۲۶ به بعد: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»؛ مکان خانه را به ابراهیم نشان دادیم(خانه ساخته شده بوده و حضرت ابراهیم باقیمانده آن را بالا آورده) گفتم: این خانه مرا برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌کنندگانِ سجود کننده طاهر کن! «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا»؛ همه مردم را خطاب بده به این‌که حج بیایند، (البته از این قسمت دعوت عمومی در نمی‌آید؛ چون از این مدل باز هم در قرآن داریم؛ چون می‌تواند منظور همین ناسِ موجود باشد، بلکه از این تکه به همراه قسمت بعدی آیه این برمی‌آید که دارد: «وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ بانگی برآور که کل مردم حج بیایند به سمت تو با پای پیاده و سوار بر هر شتر لاغری؛ یعنی به هر مردن مردنی که شده بلند شوند و بیایند. «مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ»؛ از هر راه دوری. رجالا یعنی پیاده (رجال جمع ارجُل).

خود این نوع از خطاب نشان می‌دهد که آن دعوت منطقه‌ای نیست که از ترکیب «النَّاسِ» و «كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» برمی‌آید که هر جا به هر کسی خطاب برسد بلند شوند و بیایند.

در مورد حضرت ابراهیم این تعبیر را داریم و در مورد قرآن و وجود پیامبر، هرجا قرآن را باز کنید می‌بینید تعابیری چون «کافه لناس»، «نذیرا للبشر»، «ذکری للعالمین» و یک آیه روشن هم آیه ۱۵۸ سوره اعراف است: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ ای پیغمبر بگو ای همه‌ی مردم! من رسول همه شما هستم، رسول آن خدایی که ملک سماوات و الارض از آن اوست. ایمان بیاورید به خدایی که رسول او امی (درس‌نخوانده) است که زودتر از شما او به خدا و کلمات او ایمان

آورده (او رهبری پیشرو است. رهبر پسرو نداریم که دیگران را جلو بیندازند، بلکه خودشان پیشاپیش می‌روند و بقیه به دنبالشان) «وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ»؛ از او تبعیت کنید تا هدایت شوید.

سؤال کردند که چه جوری می‌خواهد این در جهان پیاده بشود؟ چون خیلی از سبک‌های اسلام مال عرب‌هاست!

جواب: باید جزئیات آن را گفت که کدام یک از این‌ها سبکِ عرب‌هاست. در ابتدای سوره یوسف به این بحث اشاره‌ای کردیم. این‌که می‌گویند سبک اسلام مال عرب‌هاست، اگر در حوزه‌ی اعتقادات است که این جوری نیست. اگر در حوزه‌ی اخلاق است که این طور نیست. در حوزه‌ی اعتقادات که اصلا به کسی ربطی ندارد؛ چون بحث شناخت عالم (collectively) است و این‌که اصلا عالم چه جوری است؟ و این ربطی به قومی ندارد. عالم این گونه هست چه شما بخواهی، چه نخواهی. یک بحث، بحث (Emotional) و روحی – عاطفی است که ما به آن بحث‌های اخلاقی می‌گوییم که این بحث‌های اخلاقی هم متعلق به این دین نیست. این اخلاقی است که متناسب با فطرت است. اگر هم یک اخلاق خاصی را مطرح می‌کند که باعث شده شما داری استبعاد می‌کنید، اتفاقا وقتی این دین پایه‌های شناختی آن را درست کرده، شما باید برگردی، پایه‌های شناختی آن را درست کنی. یکی از بحث‌هایی که در مباحث اخلاقی اسلام داریم، اخلاق‌های خانوادگی است که در اخلاق‌های خانوادگی می‌بینید از یک طرف خانواده را تحکیم و تأیید کرده و گفته «وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا»(نساء: ۲۱)؛ آی مردها! حواستان باشد زن‌ها از شما پیمان‌های محکم گرفته‌اند که فکر نکنی خیلی راحت می‌توانی طلاق بدهی! این میثاق غلیظ در جای دیگر قرآن هست که خدا از پیامبران میثاق غلیظ گرفته و از طرفی هم دارد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ»(تغابن: ۱۴) که از میان این‌ها کسانی هستند که دشمن شما هستند! و خیلی وقت‌ها رهزن راه شما هستند؛ یعنی این را کنار آن ببین! و این پایه‌های شناختی خودش را دارد؛ یعنی چون رسانه‌ها دارند فضای زندگی‌ها را رمانتیک ترسیم می‌کنند و این‌که همه یک حس و حال ویژه دارند، و در بدترین صحنه‌ها می‌بینی زن و مرد به تیپ و تار هم نمی‌زنند! ولی ما به عنوان مشاور خانواده می‌دانیم تمام این چیزهایی که تلویزیون پخش می‌کند، بی‌خود است و کسی در زندگی این‌قدر رمانتیک نیست. این شرایط غیرعادی که

رسانه دارد ترسیم می‌کند، توقع بینندگان را خیلی بالا می‌برد، در حالی که «غلط کردم نامه»های این نوع تشکیل زندگی را غربی‌ها دارند می‌نویسند و می‌گویند ما اشتباه کردیم که زندگی‌ها را رمانتیک نشان دادیم؛ در حالی‌که هر کسی برای خودش وجود مستقلی است و برای خودش دارد راه خودش را می‌رود و باید حواسش باشد که همه سعادت و شقاوت من به او گره نخورده. من خودم هستم و او خودش است. ضمن این‌که این «وَأَخَذْنَ مِنْكُمْ مِيثَاقًا غَلِيظًا» هست. و ترکیب این دو آن بحث اخلاقی است؛ یعنی چون او این بحث اعتقادی را کرده و او به عالم شناخت دارد، او عالم را درست شناخته، دارد راهکارهای اخلاقی آن را هم می‌دهد و اخلاق حاکم بر آن را هم او دارد تدوین می‌کند.

عمده کسانی که اشکال دارند، در این حوزه اشکال ندارند، بلکه در شریعت و (behavior) اشکال دارند؛ یعنی در حوزه‌ای که باید شریعت و افعالی انجام شود، می‌گویند: این‌جا رنگ و بوی عربی دارد. این‌جا هم باید دقیقا مشخص کرد که چه چیزی از آن، رنگ و بوی عربی دارد؟ اگر مثال‌های قرآن رنگ و بوی عربی دارد که قابل قبول است. این‌که می‌خواهد بهشت و جهنم را توصیف کند، رنگ و بوی عربی دارد، قابل پذیرش است، ولی این‌ها خیلی مهم نیست. در تفسیر سوره یوسف گفتیم که این‌ها به دلیل این است که قرآن به لسان قوم آمده؛ مثلا من اگر صد سال پیش می‌خواستم بگویم وقت تلف نکنید، می‌گفتم: اینقدر پای منقل ننشینید، اما حالا می‌گویم: اینقدر چت نکنید! حرف یک حرف است ولی فقط دارد صورت حرف عوض می‌شود. خیلی وقت‌ها در احکامی که بعضا در قرآن هم نیست و در روایات هست، مثلا در بحث کفارات، بحث شتر و گوسفند است و اگر قرآن در استرالیا نازل می‌شد، زکات به کانگورو می‌خورد، دیگر این‌جاها مسیر اجتهاد باز است. یعنی اگر فقهایی باشند که جسارت خاصی هم در فقه داشته باشند، بحث احکام، بحثی اجتهادی است و مسیر اجتهاد باز است. مثلا فرض کنید در جایی رفتیم که نه گندمی هست و نه جویی، به این‌ها زکات نمی‌خورد، ولی به هر حال اگر مسئله مسئله حج و روزه و زکات و حجاب و هر مسئله‌ی دیگری باشد، می‌تواند جهانی باشد. یعنی اگر کل جهان محجبه بشود هیچ اشکالی ندارد. اگر کل جهان بخواهند عمل حج انجام بدهند، هیچ اشکال منطقی در آن وجود ندارد. یا همه نماز بخوانند و همه روزه بگیرند. همه خمس مالشان را بدهند، البته یک جاهایی هست که بوی عربیت از آن استشمام می‌شود و

آن‌جا هم مسیر اجتهاد باز است؛ لذا این‌که یک دین جهانی است، غیر از این‌که همین الان در همه جا قابل پیاده شدن است و البته نه با تمام شرایط که خود پیغمبر و امیرالمؤمنین هم نتوانسته اجرا بکند. حضرت گاهی آمده‌اند گفته‌اند که نماز مستحبی را به جماعت نخوانید، ولی هی گفته‌اند «هذه سنهٔ امرائنا» و حضرت گفته‌اند : بخوانید. چندین چیز را حضرت امیر دست گذاشته، ولی دیده خیلی شلوغ کرده‌اند و حضرت دست برداشته و بعد هم گفته: «لَوْ قَدِ اسْتَوَتْ قَدَمَایَ مِنْ هَذِهِ الْمَدَاحِضِ لَغَيَّرْتُ أَشْيَاءَ»؛ اگر پای من از این گل و لای اولیه دربیاید، یک چیزهایی را عوض می‌کنم، ولی این‌که همین اول همه چیز را می‌توانم عوض کنم، نه!

در سور دیگر از این تعابیر زیاد داریم که «والی ثمود اخاهم صالحا»، «والی عاد اخاهم هودا»، «والی مدین اخاهم شعیبا» و همه هم گفته‌اند: «یا قوم اعبدوا الله» و مشخص است که این‌ها جهانی نیستند.

مطلب سومی که راجع به «الناس» وجود دارد، این است که به عنوان یک فرهنگ عمومی قرآن دارد: « كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْکَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ»؛ کتابی که خارج می‌کند مردم را از ظلمات به سمت نور.

این فرهنگ عمومی قرآن است که یک‌جا می‌گوید: «قرآن هدی للناس است»؛ مثل آیه «شهر رمضان الذی انزل فیه القرآن والفرقان» و یک‌جا اول سوره بقره می‌گوید: «الم ذَلِکَ الْکِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ». یک‌جا می‌گوید: هدی للناس است و یک‌جا می‌گوید: هدی للمتقین است. هدی للناس؛ یعنی این قابلیت جهانی شدن را دارد و این یک هدایت عمومی است. هدی للمتقین؛ یعنی هدایت بالفعل مال متقین است؛ یعنی اگر کسی شرایط خاصی داشته باشد، او یک هدایت ویژه هم می‌شود. یا هدایت در مقامی باشد که بگویند: این تخته قابلیت این را دارد که همه شما می‌توانید آن را ببینید، مگر آن‌که یک نفر کور باشد. طبیعی است که آن‌که کور باشد نمی‌تواند ببیند و این منافاتی با قابلیتِ دیده شدن تخته ندارد. این هم یک فرهنگ عمومی در قرآن است که اگر دارد: «لتخرج الناس من الظلمات الی النور» در آیه ۱۱ سوره مبارکه طلاق دارد: «رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» این هم حرف بزرگی است که در بحث نور و ظلمت طرح می‌شود که طرف باید مؤمن باشد، عمل صالح هم انجام داده باشد و تازه میانه‌ی راه است. تازه این را ببرند از ظلمت به سمت نور که این «اخراج از ظلمت به

سمت نور» یکی از اهداف بزرگ دین است. بحث این است که کسی که ایمان و عمل صالح داشته باشد، کسی نیست که از ظلمات دارد به سمت نور می‌رود، بلکه باید اول ایمان بیاورد و بعد عمل صالح هم انجام دهد، تازه حرکت این آدم از ظلمت به سمت نور شروع می‌شود. این‌ها حرف‌های میانی است؛ یعنی مجرد ایمان و عمل صالح نور نیست.

«وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَيَعْمَلْ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا»(طلاق: ۱۱)(۳۱: ۳۰)

مطلب بعدی در این آیه بحث اذن است. برای روشن شدن فرهنگ قرآن دقت کنید که اولا اذن را ما اجازه معنی می‌کنیم و باذن ربهم یعنی به اجازه پروردگار. ما در فارسی خیلی وقت‌ها اجازه را در معنی اجازه‌های تشریعی استفاده می‌کنیم. نوعا ما در فارسی از اذن این معنی را می‌فهمیم که کسی از کسی برای چیزی اجازه می‌گیرد و او هم اجازه می‌دهد؛ مثلا آقا اجازه هست من این خودکار شما را بردارم؟

اما وقتی در فرهنگ قرآن می‌آیید می‌بینید اذن در بسیاری از موارد در امور تشریعی استفاده نشده و در اجازه تکوینی استفاده شده. این اجازه تکوینی یعنی چه؟ اگر دارد «لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم»؛ آیا یعنی پیغمبر از خدا می‌پرسد که این فرد از ظلمات به سمت نور اخراج بشود؟ و خدا می‌گوید: بشود. باز همین را برای نفر بعدی می‌پرسد و خدا می‌گوید: نه! اجازه نیست.

برای توضیح اذن فرازی درباره خالق بودن خدا بحث می‌کنیم. بعضی خالق بودن را تقلیل می‌دهند به بحث صانع بودن. خیلی اصرار دارند که بگویند خالق؛ یعنی صانع. صانع یعنی کسی که می‌سازد؛ مثلا کسی که این تریبون را ساخته. اگر ما خالق را چنین چیزی تعریف بکنیم، در برخی پارامترها ما را همراهی می‌کند، ولی در خیلی جاها حرکت نمی‌کند و جلو نمی‌آید؛ به دلیل این‌که این جور مثال‌ها برای خالق که به اسم صانع هم گفته می‌شود و اصرار هم دارند که بگویند صانع! ارتباط ما را قطع می‌کند؛ چون‌که ارتباط صانع با صنع خودش قطع است، این مثال در جاهای مهم فشل است. ارتباط تریبون‌ساز با این تریبون قطع است. می‌تواند این ساخته شده باشد، در حالی که صانع این مرده باشد. اما بحث خالق در فرهنگ دینی ما، فرهنگی است که به هیچ‌وجه ارتباط بین خالق و خلق خودش قطع نیست؛ مثلا اگر شما یک موجود ذهنی

در ذهنتان بیاورید: یک کتاب، یک حیوان. در فلسفه می‌گویند این گاو در ذهن شما اضافه‌ی مقولی نیست و اضافه‌ی اشراقی است؛ یعنی اضافه دو طرفه نیست، یک طرفه است؛ یعنی دو طرف نیستند که با هم ارتباط دارند، فقط یک طرف وجود دارد. دوتا چیز نیست، یک چیز است؛ یعنی دم به دم به آن گاو ذهنی خودتان باید فکر کنید تا این گاو در ذهن شما باشد؛ یعنی دم به دم فیض[وجودی] خودش را دارد از ذهن شما می‌گیرد. این جور نیست که یک گاوی در ذهن شما هست ولی الان خوابیده و تا شما فکر می‌کنی آن گاو یکمرتبه بلند می‌شود! این تصویر ذهنی دو طرف ندارد. من با این میکروفون دو طرفیم و من او را حرکت می‌دهم و او خارج از من و اراده من وجود دارد، فقط من اراده می‌کنم و او را حرکت می‌دهم. این‌جا دو طرف وجود دارد. (این چیزهایی که فلاسفه می‌گویند، چیز پیچیده‌ای نیست و می‌شود ساده آن را پیاده کرد)، ولی آن گاو در ذهن شما این جوری نیست. و اگر یک لحظه به آن گاو فکر نکنید، اتفاقی که می‌افتد این نیست که آن گاو می‌افتد و می‌میرد، بلکه آن گاو معدوم می‌شود و دیگر هیچ اثری از آن گاو باقی نمی‌ماند.

اگر بحث خالقیت و اساسا بحث علیت این باشد که این هست، این ارتباط ازتباط مستدام و لاینقطعی است و در هر آنی شما وصل هستید. در هر آنی باید فیض بگیرید. همین که امام می‌فرمودند: «ما از خداییم همه» و بعد دو تا تفسیر می‌کنند که یکی یعنی «همه‌ی عالم از خداست»، نه این‌که فقط ما از خدا هستیم و یکی این‌که ما همه جلوه خدا هستیم. در همین سوره به مناسبت بحث «کل یوم هو فی شأن» خواهیم گفت: آن جلوه‌ای که خدا کرده، همین است؛ یعنی که شما یک جلوه کردی و یک گاو در ذهنت درست کردی، حالا ببین چقدر زمام این گاو به دست شماست! شما به این گاو می‌گویی: شاخ دربیاور! برگرد! کوچک شو! می‌بینی که چقدر زمام این صنع و این خلق به دست شماست! این می‌شود مفهوم خالقیت. این می‌شود آن گره‌خوردگی‌ای که خلق با خالق پیدا می‌کند. این می‌شود همان که اصلا به اذن می‌تواند کاری بکند. یعنی آن گاو دارد به اذن راه می‌رود، منتها اذن تکوینی. چون قابلیت وجودی او دم به دم دارد فیض می‌گیرد، دارد حرکت می‌کند، پس باید دم به دم این فیض را بگیرد تا حرکت بکند وگرنه نمی‌تواند حرکت بکند. منتها این جور نیست که این گاو مرتب از شما بپرسد که آیا من راه بروم؟ بلکه آن گاو مرتب دارد از شما فیض می‌گیرد و راه می‌رود. برای همین است که این اشتباه است که ما خیلی وقت‌ها در بحث کارهای

خدا این در ذهنمان هست که می‌گوییم: این یکی دیگر کار خداست! یعنی آن کارهای دیگر کار خدا نیست، ولی این یکی کار خداست! طرف دنبال جاپارک می‌گشت، می‌گفت: خدایا هزار تومن نذر می‌کنم یک جاپارک به من نشان بده، یکهو یک ماشین از پارک بیرون می‌زند و طرف می‌گوید: خدایا خودم پیدا کردم، دیگر لازم نیست! این یک جوک است، ولی حال واقعی ماست. یا مثلا می‌گوییم خدایا بده تا من بدهم و وقتی خدا می‌دهد می‌گوییم: این را که بابام داد! تو بده! در حالی‌که فرقی نمی‌کند و همه را خدا دارد می‌دهد. برای همین قرآن بیان‌هایی دارد که نشان می‌دهد شما به اذن تکوینی داری کار می‌کنی، درحالی که از نظر ما فقط کارهای فوق‌العاده کار خداست! البته درست است که گاهی خدا جلوه‌ی بیشتری می‌کند؛ مثلا در معجزات جلوه‌ی بیشتری هست. این‌که به معجزه «سلطان مبین» گفته می‌شود؛ یعنی آن قهر و سلطه آن‌جا واضح‌تر دیده می‌شود وگرنه این جوری نیست که بقیه کارها کار خدا نیست. اگر در بحث‌های فلسفه‌ی غرب ببینید، دارند «به نام خدای رخنه‌پوش»؛ یعنی بقیه چیزها که معلوم و قابل تحلیل است و آن‌جاهایی که علم نمی‌تواند تحلیل کند، آن‌جا کار خداست.

در آیه ۱۱۰ سوره مائده که چند جا مشابه این آیه تکرار شده، این آیه یک تفاوتی دارد.

«إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُّكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»

خدا می‌خواهد از کار حضرت مسیح گزارش بکند: حضرت یک تکه گِل درست کرده و آن را به شکل پرنده کرده، بعد در آن دمیده و آن پرنده روح گرفته. اگر شما می‌خواستید این آیه را تصویر بکنید، شاید مثل آیات دیگر این‌جوری می‌گفتید: «اذ قال الله یا عیسی بن مریم»؛ گِل را به صورت پرنده کرد و در گِل دمید و پرنده شد به اذن الله! ولی خدا این جوری نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: توی حضرت عیسی این گِل را گرفتی، مجسمه پرنده ساختی به اذن الله؛ یعنی مجسمه‌اش را هم که ساختی، به اذن الله ساختی. من اذن دادم که ساختی. مشخص است که کسی که یک نقاشی می‌کشد، یا مجسمه می‌سازد، این کارش هم به اذن الله است «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَى وَالِدَتِكَ»؛ یکی از نعمت‌هایی که بر تو و

مادرت دادیم «إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ»؛ وقتی تو را به روح القدس تأیید کردم «... وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي»؛ و هنگامی را یاد بیاور که تو از گِل خلق کردی مجسمه‌ی پرنده را به اذن من؛ یعنی همین ساخت مجسمه هم به اذن من بود «فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي»؛ در آن دمیدی و آن پرنده‌ای شد به اذن من؛ یعنی این هم با آن فرقی نمی‌کند. «وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي»؛ بیماران را هم شفا دادی به اذن من «وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَى بِإِذْنِي»؛ مردگان را هم بیرون آوردی به اذن من. «وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ»؛ و هنگامی را یاد بیاور که تو را از بنی اسرائیل حفظ کردم که به تو صدمه‌ای نزنند، وقتی با بینات به سمت آن‌ها می‌رفتی «فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ»؛ کفار از آن‌ها گفتند: این نیست مگر سحری آشکار.

این فرهنگ اذن است که اذن تکوینی در آن خوابیده. می‌بینید که قرآن ساده صحبت می‌کند راجع به این‌که کار به دست خداست. در سوره انبیاء، آیه ۶۹ وقتی یک بیان شدیدی دارد: «أُفٍّ[1] لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ»؛ کوبندگی آیه مشخص است. «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانْصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ * قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ گفتند: او را آتش بزنید و آلهه‌های خودتان را یاری کنید اگر مرد عمل هستید.

آیه یک «قالوا» دارد و یک «قلنا»؛ آن‌ها این جوری گفتند و ما هم این جوری گفتیم: «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَى إِبْرَاهِيمَ»؛ آتش حتی لباس‌های ابراهیم را سوزاند و فقط بر خودش آتش سرد شد، بس‌که معلوم است زمام کار به دست خالق است! این آتش تا حالا مظهر احراق و سوزاندن بود، حالا من می‌خواهم برد و سلام بشود. آتش می‌سوزد مگر این‌که من نخواهم و این با خالقیت توجیه می‌شود. آن وقت کسانی که نمی‌فهمند، می‌گویند: این توجیه علمی دارد. ما در دماهای بالا این را داریم که ناگهان یک عایقی روی بدن درست می‌شود! در صورتی‌که اصلا این بحث‌ها نیست و خطاب به خود آتش است. شما اگر هم توجیه علمی می‌آورید، نباید توجیهی بیاورید که با ظاهر آیه نسازد و این توجیه شما با ظاهر آیه منافات دارد. و گرنه یک

[1]. اف به معنای «اوف» نیست که مترجمین ترجمه می‌کنند. آیه «ولا تقل لهما اف» اف؛ یعنی شدت انزجار، یک چیز درشت خفن ناجور! اگر روایتی داریم که به معنی همین اوف خفیف است، آن روایت قابل تردید است. البته در مورد احترام به پدر و مادر به کرات و مرات گفته شده.

توجیه علمی اگر با ظاهر آیه بسازد «فذره فی بقعه الامکان»؛ احتمال آن هست. در آیه اصلا بحث عایق کاری بدن حضرت ابراهیم نیست. این چه عایق‌کاری است که پیراهن‌های ابراهیم سوخته و بدن نسوخته؟!

«خویش را تأویل کن نی ذکر را» قرآن را اینقدر تأویل نکنید! قرآن خودش واضح است. خطاب قرآن به خود آتش است «یَا نَارُ»؛ ای آتش! چون تو وجودت را دم به دم داری از من می‌گیری. مثل همان گاوی که در ذهنم هست و من به او می‌گویم: شیر بده! شاخ دربیاور! آیا این دم به دم دست خود من نیست؟! حالا خدا هم به آتش می‌گوید: تا حالا تو مظهر احراق بوده‌ای، حالا من می‌خواهم که برد و سلام باشی. تمام ریسمان‌ها و سیم‌ها و کابل‌های منجنیق سوخته، لباس‌های حضرت ابراهیم سوخته ولی خود حضرت ابراهیم نسوخته! چون خدا گفته: «یَا نَارُ کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی إِبْرَاهِیمَ». خدا این جوری می‌خواهد و این یعنی فرهنگ اذن. او دارد اذن تکوینی می‌گیرد. او دارد دم به دم فیضش را می‌گیرد. لذا ممکن است یک جا یک جور باشد و جای دیگر یک جور دیگر. لذا بحث معجزه همان قدر راحت است که کارهای دیگر. این‌که یک کار سخت است، کار به ظاهرِ این طرف سخت است. اگر می‌گوید: «أَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا؟»؛ ساختن شما سخت‌تر بود یا ساختن آسمان و زمین به این بزرگی؟! این را به لحاظ نگاه ما دارد می‌گوید وگرنه برای کسی که فیض به دست اوست کارها مساوی است.

قرآن بخوانید به این فرهنگ گره می‌خورید. یعنی آن به آن، کار به کار. درس بخوانید گره می‌خورید به خدا، صبح بلند می‌شوید، یا بلند نمی‌شوید، گره می‌خورید به خدا. در همه چیز فرهنگ اذن هست. توجیهی هم نکنید که به ظاهر آیه نمی‌خورد.

صلوات!